

سخنوران فارسی گوی
سرزمین هند در عهد مغولان گورکانی
اثر: دکتر غلام محمد (تبعه هندوستان)
کارشناس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
(از ص ۲۱۳ تا ۲۲۷)

چکیده:

مقاله‌ای که از نظر می‌گذرد مقاله‌ای تاریخی و ادبی است و می‌کوشد که گوشه‌هایی از تاریخ ادبیات ایران و هند را روشن کند. لکن در عین حال که این مقاله اکثراً تذکره شعراء فارسی زبان هند است، بیانگر جزئی از تاریخ هند و ایران نیز تواند بود.

این مقاله را بر اساس کتابهای معتبر که نویسندگان معاصر بر اصول علوم جدید امروزه رشته تحریر درآورده‌اند تدوین کرده‌ام و تا حدی سعی کردم که مطالبی را که گرد آورده‌ام صحیح باشد.

واژه‌های کلیدی: گورکان / کورکان، چندیری، بیانه، جیبور / رودخانه
جمنا.

مقدمه:

غزنویان

۱- سلطان محمود غزنوی:

سلطان محمود که بزرگترین پادشاه خانواده غزنوی و مشهورترین و مهمترین پادشاه سلسله غزنویان محسوب می‌شود مشوق شعرای بزرگی مانند: فرخی، غضائری، اسدی، عنصری و سایر سخنسرایان بود. او خود طبعی موزون داشت و شعر می‌گفت.

سلطان محمود کنیزک زیبایی داشت بنام گلستان که ندیمه خاص او بود و در جوانی بیمار شده از دنیا رفت. محمود در مرثیه او گفت:

تا تو ای ماه زیر خاک شدی	خاک را بر سپهر فضل آمد
دل جزع کرد گفتم ای دل صبر ^(۱)	کاین قضا از خدای عدل آمد
آدم از خاک بود و خاکی شد	هر که زو زاد باز اصل آمد

این قطعه (ص ۶ / شاه) هم از اوست:

زنخت را گرفتم از سر زلف	خون من ریختنی و عذرت هست
زانکه هنگام رگ زدن شرط است	گوی سیمین گرفتن اندر دست ^(۲)

گفته‌اند که وی در علم و فضل نیز مرتبه بلندی داشت، چنانکه «جواهر مضمیته» که در شرح احوال فقهای حنفی کتاب معتبری است، نام محمود در اعداد فقها ذکر شده است. او در غزنین یک (دارالعلم) همراه با موزه‌ای در جنب آن، بنا نهاد که محل نگهداری اشیاء عتیقه و نادر و نایاب بود. همچنین وی اساتید و مشاهیر هر علم و فنی را در غزنین جمع کرده بود و از آن جمله می‌توان ابوریحان بیرونی را نام برد که در علم و حکمت با ابوعلی سینا همدوشی می‌کرد. گرچه ابوعلی سینا به جهاتی دعوت سلطان را قبول نمود و از رفتن به دربار او استنکاف ورزید. دربار

۱- صبر، ص ۳۲، حالت.

۲- ص / شاد.

سلطان محمود مرکز شعراء و سخنسرایان بزرگ عهد بود و در آن عصر شعر و شاعری رونق بسزایی گرفت. آوازه بخش سلطان محمود به شعرا باعث شده بود که حکایاتی درین خصوص شایع گردد منجمله اینکه گویند :

«... خشک مغزی بخیال آنکه در اعداد شعرای درباری قرار گیرد و از مزایای آن بهره‌مند گردد رطب و یا بسی یافته به غزنین سفر کرد و با شوق زایدالوصفی به بارگاه سلطان روی نهاده به دربان گفت «مردی شاعرم و در مدح شاه قصیده‌ای ساخته‌ام. اجازت می‌خواهم تا باریابم» دربان که مرد با فراست بود از سیمای او تمیز داد که مردی طماع است و بیاوه خود را شاعر می‌خواند. از این روی مانع ورود او شد. آن مرد چرب‌زبانی آغاز کرد و بی‌اندازه از شعر خود تعریف نمود و به او وعده‌هایی داد تا راضی شد او را راه دهد او همچنان در سر راه خود با هر یک از درباریان که روبرو شد برای اینکه اجازه ملاقات تحصیل کند وعده داد که مقداری از صله‌ای را که از سلطان محمود خواهد گرفت برسم هدیه به آنها خواهد داد. اما چون به محضر سلطان محمود رسید و قصیده خود را خواند حتی احسنی هم از شاه نشنید. شاعر که بکلی روحیه خود را باخته بود وقتی قصیده را به پایان رساند مجدداً از بیت اول شروع کرد. صدای خنده درباریان بلند شد. سلطان محمود با خشم سربلند کرد و گفت: «ما منتظر بودیم شریطه قصیده را بشنویم شما مطلع را بجای شریطه تکرار می‌کنید اینچه وضع شعر خواندن است؟» و خود قطعه‌ای را که فی البدیئه در هجو او ساخته بود و بمراتب زیباتر از شعر مهمل او شمرده می‌شد به او داد و گفت «این صله را بگیر و برو» بیچاره وقتی چنین دید خود را روی پای سلطان انداخته گفت: «چاکر تقاضا دارد صله این قصیده را سیصد تازیانه قرار دهید!» محمود که در قیافه شاعر خیره شده و مترصد احوال او بود بشنیدن این سخن بخنده درآمد و سبب را جو یا شد. شاعر تفصیل بار یافتن خود را بخدمت سلطان بعرض رسانید و از سختگیری درباریان و دیگران وعده‌هایی که با آنان داده بود شرحی بیان کرد محمود بخندید و صله شایانی به او داد...» (حالت/ ص ۳۲)

«... او در ترویج و اشاعت و انتشارات شعر و ادب توجه خاصی مبذول داشت، و به شعر و شاعری بقدری علاقمند بود که اداره مستقلی برای آن تشکیل داده و ریاست آنرا بعهده عنصری واگذار کرد و لقب ملک الشعرايي به او عطا نمود ارباب تذکره همگی می‌نویسند که قریب چهارصد نفر ادیب و شاعر از خوان نعمت او بهره‌مند بودند و آنها دستور داشتند آنچه را که می‌گویند که چهار بند قبلاً به نظر عنصری رسانیده بعد ببرند به حضور...» (داعی / ص ۳۲-۳۵، ج ۳).

تیموریان

امیر تیمور گورکانی سلطان صاحبقران :

مؤسس سلسله تیموریان «امیر تیمور گورکانی» است که چون در زد و خورد با «امیر حسین» حاکم سیستانی تیری به پای وی اصابت کرد به تیمور «لنگ» معروف شد. چون امیر تیمور خواهر امیر حسین را داشت او را گورکانی^(۱) گفته یعنی داماد و این لقب بر او ماند.

امیر تیمور مانند اکبر شاه گو اینکه کم سواد بودند از ذوق سلیم شاعری و شوخ مزاجی بهره‌مند بود.

۱- «... حکایت کنند (دولت‌شاه) که وقتی که سلطان صاحبقران اعظم امیر تیمور گورکان انارالله برهانه، فارس را مسخر ساخت، در سه خمس و تسعین و سبعمایه شاه منصور را به قتل رسانید، خواجه حافظ در حیات بود. کس فرستاد و او را طلب کرد، چون حاضر شد گفت من به ضرب شمشیر آبدار اکثر ربع مسکون را مسخر ساختم و هزاران جای و ولایت را ویران کردم تا سمرقند و بخارا را که وطن مألوف و تختگاه من است آبادان سازم، تو مردک به یک خال هندوی ترک شیرازی ما را می‌فروشی درین (بیت) که گفته‌ای بیت :

۱- ر.ی : Gurkan or Kurkan

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
خواجه حافظ زمین خدمت را بوسه داد و گفت ای سلطان عالم از آن نوع بخشندگی
است که بدین روز افتاده‌ام، حضرت صاحبقران را این لطیفه خوش آمد، و پسند
فرمود، و با او عتابی نکرد بلکه عنایت و نوازش فرمود...» (دولت‌شاه، ص ۳۴۱)

۲- «... حکایت دیگر این است که وقتیکه امیر تیمور به هند آمد. امیر تیمور
فرمود شنیده‌ام که در هندوستان بسیار خوانندگان خوب دارند یکی از این
خوانندگان خوب بیارید تا موسیقی و صدای خوش او را گوش کنم. یک خواننده
نابینای سیاه‌فام و سخنور در خدمت سلطان حاضر شد. طوری خواند که پادشاه را
خوش آمد و سلطان پرسید اسم تو چیست؟ پاسخ داد اسمم «دولت» است (به
معنی توانگری، ثروت) پادشاه گفت آیا «دولت» مگر کور است؟ او فوری جواب
داد اگر کور نبود به در خانه لنگ و نزد لنگ نمی‌آمد. از جواب او ناراحت نشد بلکه
دو تا جایزه به او داد...» (غنی / ص)

۳- «... روزی دشمن به امیر تیمور فشار آورد و او مجبور شد که بخاطر امان از
دشمن به داخل یک عمارت ویران پناه برد و ناامیدی را خواست از مغزش دور کند.
دید که یک مورچه دارد یک دانه گندم را از روی دیوار به سمت بالا حرکت می‌دهد
تیمور با دقت به مورچه نگاه می‌کرد و می‌شمرد دید که مورچه شصت و نه بار از بالا
به پائین افتاد و هفتادمین بار موفق شد دانه را هم به مقصد برساند. این واقعه برای
او درسی بود که هیچ وقت آنرا فراموش نمی‌کرد به او شجاعت بخشید...» (حالت / ص

(۲۰۲)

عهد مغولان گورکانی هند :

«... از اواخر قرن چهارم هجری که غزنویان در هندوستان به فتوحات درخشانی
نائل آمدند نه تنها آیین اسلام بلکه فرهنگ و تمدن و زبان فارسی در آن سرزمین

رواج یافت.

شاهان غزنوی و غوری و امراء ترک و تیموری همه در مراکز اصلی خود به زبان فارسی تکلم می‌کرد و در دربار ایران منحصراً آن زبان و آن آداب و آن رسوم و بالاخره همان فرهنگ را همراه خود به آن کشور بردند و کار بجایی رسید که رفته رفته هندوها نیز همدوش مسلمانان به آموختن زبان مردم ایران و تقلید از نظم و نشر ایشان مشغول شدند...» (۵)

مخصوصاً از قرن هفتم به بعد رفته رفته در دهلی و بعضی از شهرهای دیگر هندوستان اغلب شاهان که بر اورنگ فرمانروایی می‌نشستند شعرا و نویسندگان فارسی را مورد تشویق قرار می‌دادند. بعضی از این شاهان نیز بفارسی شعر می‌سرودند...» (۶) (شاد/ص ۳)

۱- بابر امپراتور مغولی هند :

«... موسس سلسله امپراطوری مغولی هند ظهیرالدین محمد بابر شاه است. بابر در ششم محرم (سال ۸۸۸ ه. ق) متولد شد و عبارت «شش محرم» ماده تاریخ تولد او گردید. عجب آنکه آن عبارت از شش حرف تشکیل می‌شود «و شش حرف» نیز همان تاریخ را بدست می‌دهد و عجب‌تر آنکه اعداد یک شکل مانند (۸۸۸) را در آن روزگار «عدد خیر» می‌خواندند و نیز تاریخ میلاد او، مرکب از شش حرفی است. چون در شش محرم زاد شد آن شه مکرم

تاریخ مولدش خوش آمد شش محرم

پدر او که عمر شیخ نام داشت یکی از مریدان عقیدتمند خواجه ناصرالدین احرار بود. مردی مشرب و مرید و عقیدتمند احرار بود. عمر شیخ شخصاً تولد پسر خود را به خواجه ناصرالدین احرار خبر داد و او نوزاد را اسم ظهیرالدین محمد به نام «بابر» معروف شد بابر به زبان ترکی «شیر نر» را گویند و از این لحاظ می‌توان گفت که برای ظهیرالدین که مرد شجاعی بود مناسب‌ترین اسم می‌باشد...»

شعراء و فضلاء بسیار در رکاب بابر به هندوستان آمدند. این پادشاه خود نیز سخن‌شناس و شاعر بود. اخلاق درویشانه‌ای داشت و از اسم «پادشاه قلندر» خوشش می‌آمد. این (رباعی) را در وصف خود ساخته است:

درویشان را گرچه نه از خویشانیم لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دور است مگوی شاهی از درویشی شاهیم ولی بنده درویشانیم
بابر نگاه بر صحنه جنگ پانی پت می‌کرد و اضطراب عظیمی که داشت در مقابل مردمان غریب که آداب و رسوم و زبان و افکار بیگانه داشتند این (بیت) را همین جا و همین موقع ساخت:

پریشان جمعی و جمعی پریشان گرفتار قومی و قومی عجائب
در یک آن با اینکه فتح قلعه چندیری سخت دشوار بود آن را فتح کرد و بدون مقدمه این اشعار را سرود که صنعت ترصیح و ایهام دارد:

بود چندی مقام چندیری پر ز کفار و دار حربی خرب
فتح کردم به حرب قلعه آن گشت تاریخ فتح دارالحرب
بابر با اینکه از سلسله مغولی بود نسبت به آنها را نمی‌پسندید و خود را ترک می‌خواند. چنانکه وقتی نامه‌ای به نظام خان امیر قلعه «بیانه» نوشت این (دوبیت) را نیز در آن نگاشت:

با ترک ستیزه مکن میر نه
چالاک‌ی و مردانگی ترک عیان است
گر زود نیای و نصیحت نکنی گوش

آن‌جا که عیان است چه حاجت به بیان است
(دو بیت) عاشقانه و بسیار لطیف ذیل را نیز از «بابر» دانسته‌اند:

- ۱- در روزگار رفته بسی دیده‌ام ولی چشم تو فتنه‌ایست که در روزگار نیست
- ۲- هلاک می‌کنم فرقت تود دانستم وگرنه رفتن از این شهر می‌توانم
این شعر هم از ساخته‌های بابر است:

باز آی ای همای که بی طوطی خطت نزدیک شد که زاغ بر استخوان ما
بیت زیر نیز (مقطع غزلی) است که در روز عید ساخته است :

نوروز و نو بهار و می و دلبری خوش

بایر بعیش کوش که عالم دوباره نیست

بحرست بحر عشق که هیچکس کناره نیست

آنجا جز آنکه بسیارند چاره نیست

«... بابر شاه فرزندی داشت بنام همایون که در پیش وی بسیار عزیز بود. یک بار

همایون سخت مریض شد و چون پزشکان از درمان او عاجز آمدند از عشق پدری

بیرون آمد و اطراف تخت مریض همایون سه بار در روز دعا کرد «خدایا اگر بعوض

جان، جان مبدل شود من که بابرم عمر و جان خود را به همایون بخشیدم». در همان

روز حضرت فردوس مکانی را تشویش شد. همایون پادشاه بر سر خود آب ریختند

و بیرون آمده بار دادند...» برعکس داستان رستم و سهراب و حضرت ابراهیم

علیه السلام و اسماعیل علیه السلام از قصص قرآن است.

مرگ بابر در سال ۹۳۷ (ق. ه) در باغ مصفایی که در کنار رودخانه جمنا ساخته

بود، واقع شد. جسد او را مطابق وصیتش به کابل بردند و آنجا در محلی که خودش

برای آرامگاه ابدی خود انتخاب کرده بود بخاک سپردند. جمله «بهشت روزی باد»

تاریخ وفات است. «مرگ فتح نمی کند روی فاتحین» اکنون فقط نام او باقی مانده

است.

بابر در نظم و نثر پایه عالی داشت بالاخص شعر ترکی را بسیار شیوا و شیرین

می سرود. یک دیوان غزل و یک منظومه مثنوی دارد. رساله والدیه خواجه

ناصرالدین احرار را نیز به نظم درآورده است. علاوه بر اینها یک نوع رسم الخط نیز

اختراع کرده که به اسم «خط بابری» ذکر شده است و می گویند که بدست خود قرآن

کریم را در این خط نوشت و به مکه فرستاد.

بابر پادشاهی دلاور و فرزانه بود. خلاصه بابر نه فقط حیات سیاسی شبه قاره

هند را تغییر داد بلکه بین کشورهای اسلامی و افغانستان و پاکستان و بنگلادش کنونی ارتباط فرهنگی و هنری برقرار ساخت.

۲- همایون امپراتور مغولی هند :

ناصرالدین محمد همایون پادشاه ابن بابر پادشاه بن محمد شیخ میرز ابن سلطان ابوسعید گورکان در سال (۹۱۳ ه. ق) قدم به عرصه وجود نهاد بود و جلوس (۹۳۷ ه. ق) بود که پادشاه دوم خانواده تیموریه هندوستان است. شاعر درباره نظمهای تبرکات جلوس اشعار زیر را سرودند.

۱- قزوینی

دو صد بنده مانند جمشید کی	شه خسروان شاه بابر که داشت
چو طومار عمرش اجل کرده طی	محمد همایون بجایش نشست
همایون بود وارث ملک وی	چو پرسند تاریخ ای دل بگو

۲- بدایونی

که خیر ملوک است اندر سلوک	محمد همایون شه نیک بخت
شدش سال تاریخ خیر الملوک	چو بر مسند پادشاهی نشست

(غنی / ص ۲، ج ۲)

همایون نه فقط مانند پدرش به فتوحات قابل توجهی نائل نشد، بلکه از عهده حملات شیر خان افغان هم بر نیامد و در شیر جلگه پانی پت که پدرش بر سلطان ابراهیم لودهی غلبه یافته و به سلطنت رسیده بود در حمله شیر شاه سوری مغلوب گردید.

شعر ذیل که او درباره قسمت خود ساخته گواهی می دهد که بخوبی از مساعد نبودن بخت خود آگاهی داشته است.

در مکیدن طفل تدبیر مرا تقصیر نیست

لیک چون سازم که در پستان قسمت شیر نیست

(حالت / ص ۲۸۰)

همایون امپراطوری دلیر و با همت و شاعر و شعر دوست بود. او در ادب فارسی مهارت داشته و اشعاری از او به یادگار مانده است. بعد از شکست اتفاقی از شیر خان این (قطعه) را در مقام استمداد از شاه طهماسب سروده :

خسروا عمری است تا عنقای عالی همتم

قله قاف قناعت را نشیمن کرده است

روزگار سفله گندم نمای جو فروش

طوطی طبع مرا قانع به ارزن کرده است

دشمنم «شیر»^(۱) است و عمری پشت بر من کرده بود

حالیا^(۲) از روی خصمی روی بر من کرده است

دارم اکنون التماس از شه که با من^(۳) آن کند

آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است

(حالت / ص ۲۷۹ و شاد / ص ۲۱)

بیت آخر از (قطعه) سلمان ساوجی است و کمی تغییر کرده است. (بیت) :

از خدا امید دارم شاه با ما آن کند

آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است

شاید همایون یک رباعی فرستاده بود و چون بیت دوم پیدا نشد، جواب شاه

۱- اشاره به شیرشاه افغان که همایون را از تخت محروم ساخت، ص ۴۹ سدارنگانی، فریدخان ملقب به

شیرخان، ص ۲۷۸، حالت.

۲- حالی از عین عداوت روی بر من کرده است، ص ۴۹، سدارنگانی.

۳- التماس از شاه این دارم که با من آن کند، ص ۴۹، سدارنگانی، تا با من کند، حالت / ص ۲۷۹.

طهماسب این بود: (۱)

شاهان همه سایه‌ها می‌خواهند بنگر که هما آمده در سایه تو
همای اوج سعادت به دام ما افتد اگر ترا گذری در مقام ما افتد
و همایون پادشاه را پناه داد مشروط بر این که از سنت اهل تسنن دست بردارد و
به مذهب تشیع درآید. همایون شاه این شرط را پذیرفت و پس از ورود در حلقه
شیعیان گفت:

گشتیم زجان^(۲) بنده اولاد علی هستیم همیشه شاد، با یاد علی
چون سر ولایت از علی ظاهر شد گردیم همیشه ورد خود نادعلی
شاه طهماسب برنامه مفصلی برای پذیرایی همایون شاه ترتیب داد. هنگامیکه
همایون پادشاه به هرات رسید، محمد خان تکلو حاکم آنجا در باغ جهان آرا از او
پذیرایی بعمل آورد و بزمی باشکوه برپا کرد و یکی از خوانندگان معروف آن عهد را
که موسوم به «صابر خان» بود به هرات آورد تا پادشان هندوستان را با آواز دلفریب
خود سرگرم سازد.

صابر دستگاه همایون را برای شروع کار انتخاب کرد و غزلی را با آواز ضربی یا
نوعی تصنیف خواند که دو بیت بسیار مناسب از آن غزل^(۳) این است:

همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد
ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم
که اوضاع جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد
همایون پادشاه از شنیدن این اشعار متأثر شده کمر بند مرصع خویش را به خواننده

۱- همایون شاه که بر اثر فتنه شیر شاه افغان از تاج و تخت محروم شده بود. هنگام وارد شدن به ایران به شاه طهماسب گفت: "می‌طلبند" ص ۴۹ / سدارنگانی.

۲- گشتم بجان، ص ۲۸۰، حالت و شادباد، ص ۲۸۰ / حالت، ص ۱۵ غنی.

۳- و در خون، ص ۲۸۰، حالت، ص ۱۵ غنی.

بخشید و گفت :

«بی سامانی من در این موقع عذرخواهی من است.»

پادشاه شکست خورده هند بالاخره به قزوین که آن زمان پایتخت صفویه بود رسید و چون به دربار شاه طهماسب رفت این (رباعی) را فی البدیهه ساخت و خواند :

ای شاه جهان چو آسمان پایه تست این دست ولات است و سرمایه تست
شاهان جهان جمله هما می طلبند بنگر که هما چگونه در سایه تست
(حالت، ص ۲۸۰، ۲۸۱)

همایون سالها در ایران ماند و روزی که همراه شاه طهماسب به شکار رفته و بر اثر تاخت و تاز به دنبال نخجیر گرد و غبار زیاد بر سر و صورت او نشسته بود طهماسب با آستین فراخ خود غبار سر و روی او را پاک کرد. همایون شاه از این مرحمت متأثر شد و در عین حال موقع راه مغتنم شمرده گفت :

سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل علاجی بکن کز دلم خون نیاید
این شعر شاه طهماسب را به یاد تنهایی و بی سرو سامانی او انداخت، لذا سپاهی بسرکردگی چند نفر از بهترین سرداران خود به او داد تا برای بازگرفتن تاج و تخت خود بطرف هند حرکت کند از شاه طهماسب کمک گرفته مراجعت بطرف هندوستان کرده مشغول استرداد ملک خویش گردید و در فتح کابل نوشت:

این (مثنوی) را برای سردار بزرگ ادیب خود بیرم خان سرود:

باز فتحی ز غیب روی نمود	که دل دوستان ازو به گشود
دشمنان ^(۱) را به کام دل دیدم ^(۲)	میوه باغ فتح را چیدم
روز نوروز بیرم است امروز	دل احباب بی غم است امروز

۱- دوستان سدارنگانی، ص ۴۸.

۲- دیدم، چیدم، شاد، ص ۲۲.

همه اسباب عیش آماده^(۱) است
که^(۲) جمال حبیب کی بینم
گوش خرم شود زگفتارت
بعد از آن فکر کار هند کنیم
هر در بسته‌ای گشاده شود
یا الهی میرم گردان^(۳)

دل بفکر وصال افتاده است
گل باغ وصال کی چینم
دیده روشن شود ز دیدارت
عزم تسخیر ملک سند کنیم
هرچه خواهم از آن یا زیاده
دو جهان را مسخرم گردان

بالاخره به دهلی که در دست فرزند نالایق شیرخان بود حمله‌ور شد و در سال (۹۶۳ ه. ق) به تسخیر آن موفق گردید. این (بیت) تاریخ پیروزی او شد:

تسخیر چو کرد ترک هندوستان را
تاریخ ز شمشیر همایون طلبد
بدین ترتیب او بار دیگر جلال و شکوه از دست رفته خود را بدست آورد و سلطان مقتدر هند شد. این (غزل) را شاید در همین اوقات سروده باشد:

داغ عشق تو بر جبین من است
خاتم لعل تو نگین من است

اما دوران جدید سلطنت او دوامی نیافت، دوماه پس از گشودن دهلی بر بام قصر به تماشا رفته بود و هنگامی که باز می‌گشت، مؤذن بی‌هنگام برداشت و همایون به احترام اذان قصد نشستن کرد، ناگاه عصایش لغزید و از بام درغلتید و چند ساعت بعد جان سپرد. عجب آنکه پدرش دو نفر مرد را در بازوان می‌گرفت و بر بام همین قصر از کنگره‌ای به کنگره دیگر می‌پرید و در هر حال همایون شاه بدین ترتیب درگذشت. تاریخ فوتش این شد.

همایون پادشاه آن آفتابی^(۴) که فیض خاص^(۵) او بر عام^(۶) افتاد

۱- سدارنگانی، ص ۴۸، حالت ۲۸۳، آماغده، افتاده، شاد، ص ۲۲.

۲- بیت هفتم ندارد، سدارنگانی، ص ۴۸.

۳- گردان، شاد، ص ۲۲، حالت ص ۲۸۳.

۴- شاه عادل، ص ۲۸۱، حالت.

۵- خاص، ص ۲۸۱، حالت.

بنای^(۷) دولتش چون یافت رفعت
 جهان تاریک شد در چشم مردم
 چو خورشیدی^(۸) جهانتاب از بلندی
 پس^(۹) تاریخ او گاهی رقم زد
 ابوالفصل نیز در آیین اکبری می نویسد «دیوان آن حضرت در کتابخانه عالی
 موجود است» و ایشان (همایون) تخلص می کرد، شاعر و شعر دوست بود.

دوران سفر به ایران ملاهراتی شاعر از منطقه دریای خزر یک (غزل) به او تقدیم
 کرده بود. مطلع آن غزل این است:

گه دل از عشق بتان گه جگرم می سوزد
 همچو پروانه به شمعی سر و کار است مرا
 عضق هر لحظه به داغ دگرم می سوزد
 که اگر پیش روم بال و پرم می سوزد
 همایون پادشاه شنید و این مصراع را اضافه کرد:

«می روم پیش اگر بال و پرم می سوزد»

در دربار همایون، سرایندگان و علماء و خلفاء داخلی و خارجی مانند:

- ۱- شیخ امان الله پانی پتی ۲- شیخ گدا دهلوی ۳- میر واعظی ۴- شیخ
- عبدالوحید بلگرمی ۵- مولانا حاللی هندی ۶- مولانا بن اشرف الحسینی ۷- مولانا
- نادری سمرقندی ۸- میر عبدالطیف قزوینی ۹- مولانا الیاس ۱۰- مولانا قاسم
- گاهی ۱۱- مولانا جنوبی ۱۲- شاه طاهر دکن ۱۳- شیخ عبدالواحد فرهنگی
- شیرازی ۱۴- یوسف بن محمد هروی ۱۵- خواجه ایوب پسر خواجه عبدالبرکات
- ۱۶- مولانا محمد فاضل سمرقندی ۱۷- جوهر ۱۸- بایزید ۱۹- مولانا ضمیری
- بلگرامی ۲۰- خواجه حسین مروی و دیگر سخنسرایان بودند. (غنی، ص ۱۰، ج ۲)

۶- بر ص ۲۸۱، حالت.

۷- بیت سه است، خورشید، ص ۲۸۱، حالت.

۸- بیت دو است، خورشید.

۹- پس، ص ۲۸۱، حالت.

نتیجه:

این مقاله ادامه دارد، داستانهای تاریخی و ادبی است که در باره محمود غزنوی و امیر تیمور و امپراتور بابر و همایون بابر است، دنباله این مقاله درباره اکبرشاه و جهانگیر نورجهان و زیب‌النساء صحبت شده است. محمود غزنوی هفده بار به هندوستان حمله کرد، بالاخره سومات یعنی هندوستان را فتح کرد. داستان مورچه که شصت و نه بار از بالا به پائین افتاد و هفتادمین بار موفق شد دانه گندم را هم به مقصد برسند این واقعه برای امیر تیمور درسی بود و همینطور برای ما - بابر جان عزیز خود به فرزند دلبنده را بخشیده این فداکاری بزرگ در تاریخ بشری و جهان بی نظیر است.

منابع و مأخذ:

- ۱- پارسی‌گویان هند و سند، دکتر هرامل سدارنگانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳ ش.
- ۲- تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ ترکمان، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ دوم خرداد، ۱۳۵۰.
- ۳- تذکره دولتشاه سمرقندی، تصحیح عباسی، ناشر بارانی، تهران.
- ۴- تذکره زنان شاعر، علی اکبر مشیری سلیمی، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، چاپ اول، دی ۱۳۳۵.
- ۵- دیوان زیب‌النساء (مخفی)، احمد کرمی، انتشارات سلسله نشریات (ما)، تهران.
- ۶- شاهان شاعر، ابوالقاسم حالت، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- ۷- شعر العجم، شبلی نعمانی (مترجم) سید محمد تقی فخرداعی گیلانی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، (پنج جلد در دو جلد).
- 8- A History of Persian Language and Literature at the Mughal Court, part I. - Babur, By Muhamad Abdul Ghani, the Indian press, ltd. 1929.
- 9- - Same, part II. - Humayun (1930).

